



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله سوم
موضوع جزئی: شرایط مرجع تقلید (شرط هفتم: حریت)
تاریخ: ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۰
مصادف با: ۲۹ جمادی الأولى ۱۴۳۲
جلسه: ۹۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

شرط هفتم: حریت

شرط هفتم از شرایطی که مورد بحث قرار گرفته که آیا در مرجع تقلید این شرط معتبر است یا نه؛ حریت است. یعنی اینکه مرجع تقلید حر و آزاد باشد در مقابل مملوک بودن و عبد بودن. جمعی قائل شده‌اند به اعتبار حریت در مرجع تقلید و مفتی از جمله شهید ثانی در شرح لمعه^۱ و همچنین خود شهید ثانی در مسالک^۲ این قول را به مشهور نسبت داده است. مرحوم سید هم در عروة^۳ در مورد شرایط مرجع تقلید این تعبیر را دارند «والحرية علی قول» بلوغ و عقل و رجولیت و امثال اینها را ذکر می‌کنند و بعد می‌فرمایند «والحرية علی قول» که این البته اشعار به ضعف این قول دارد.^۳ تقریباً همه مراجع معاصر تبعاً للسیّد حریت را در مرجع تقلید معتبر نمی‌دانند.

حال باید دید آیا حریت به عنوان یک شرط برای مرجع تقلید و مفتی لازم است یا خیر؟ به سیاق مباحث گذشته ابتدا به ادله جواز تقلید نظر می‌کنیم تا ببینیم مقتضای ادله جواز تقلید چیست؟ آیا از ادله جواز تقلید می‌توانیم اعتبار حریت را در مرجع تقلید استفاده کنیم؟

مقتضای ادله جواز تقلید:

ادله جواز تقلید اعم از آیات مانند آیه نفر و آیه ذکر و روایات از این جهت اطلاق دارند یعنی در هیچ یک از ادله لفظیه قیدی یا وصفی که حتی مشعر به این وصف در مرجع تقلید باشد نیامده است مثلاً آیه نفر دلالت می‌کند بر وجوب تحذر عند إنذار الفقیه «فلولانفر من کل فرقة» الی «لعلهم یحذرون» اینجا در آیه فرقی نمی‌کند که منذر حر باشد یا عبد، گفته است که اگر فقیهی انذار کرد تحذر واجب است و این تحذر را مقید به این نکرده که منذر حر باشد. بنابراین ملاحظه فرمودید که این آیه اطلاق دارد.

۱. شرح لمعه، ج ۳، ص ۶۲.

۲. مسالک، ج ۱۳، ص ۳۳۰.

۳. عروة، ج ۱، ص ۲۶، طبع انتشارات جامعه مدرسین.

یا مثلاً در آیه ذکر «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» این اهل ذکر مقید نشده به حر بودن. در روایات هم مسئله همینطور است، تعابیری مانند الناظر فی الحرام و الحلال، فقیه، عارف به احکام و امثال آن هیچ کدام مقید به حریت نشده است پس ادله لفظیه جواز تقلید از حیث قید حریت اطلاق دارد.

سیره عقلائیة رجوع جاهل به عالم هم از این حیث هیچ تقییدی در آن دیده نمی‌شود. در این سیره فرقی بین عالم حر و عالم عبد نیست، سیره عقلاء بر این است که اگر چیزی را نمی‌دانند و نسبت به آن جاهل هستند به عالم رجوع می‌کنند، در اموری که جهل دارند به شخصی که اهل علم است رجوع می‌کنند و هیچ فرقی بین عالمی که حر باشد یا عبد نمی‌گذارند. پس سیره عقلائیة هم اختصاصی به عالم حر ندارد.

لذا در مجموع ادله جواز تقلید از جهت قید حریت اطلاق دارد. حال باید در مقابل ادله لفظیه و سیره عقلائیة مقید و رادعی وجود دارد یا خیر؟

ادله اعتبار حریت:

قائلین به اعتبار حریت به ادله‌ای تمسک کردند که براساس آن ادله می‌گویند مرجع تقلید باید حر باشد و عبد نمی‌تواند مرجع تقلید باشد. اگر ادله اینها تمام باشد این ادله می‌تواند مقید اطلاق ادله لفظیه و رادع سیره عقلائیة باشد.

دلیل اول:

آیه «ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا یقدر علی شیئی»^۴ طبق این آیه عبد و کسی که مملوک دیگری است قدرت بر هیچ چیزی ندارد یعنی قدرت به نحو کلی از او سلب شده است. خوب وقتی سلب به نحو کلی است این شامل مرجعیت هم می‌شود چون بالاخره مرجعیت هم امری است، پس آنچه که از این آیه استفاده می‌شود این است که عبد نمی‌تواند هیچ کاری از جمله افتاء و مرجعیت برای تقلید را متقبل بشود. بنابراین این آیه مقید برای اطلاق لفظیه و رادع سیره عقلائیة می‌شود و این سیره از اعتبار در خصوص عبد خارج می‌شود.

بررسی دلیل اول:

آیا این دلیل می‌تواند مقید اطلاق باشد؟ در اینجا به نظر می‌رسد که آیه در مقام نفی استقلال عبد است یعنی آیه می‌خواهد بگوید مملوک قادر بر چیزی نیست استقلالاً نه اینکه اصلاً قدرت ندارد در واقع می‌خواهد بگوید که عبد در کارها و امور مربوط به خودش مستقل نیست پس دلالت بر عدم صلاحیت عبد برای امور نمی‌کند. بین این دو امر باید تفکیک کرد یکی عدم صلاحیت و یکی عدم استقلال، عبد طبق این آیه استقلال در کارش ندارد نه اینکه صلاحیت هیچ کاری را نداشته باشد، وقتی که می‌گوییم استقلال ندارد یعنی اینکه همه کارهای او محتاج اجازه و اذن مولی می‌باشد و بدون اذن مولایش نمی‌تواند کاری انجام بدهد. اگر این باشد می‌خواهیم ببینیم نهایت دلالت این آیه همین معنی یعنی عدم استقلال عبد است؟ آیا لازمه‌ی عدم استقلال عبد عدم صلاحیت او برای مرجعیت است؟ اگر عبد برای کارهایش محتاج اذن و اجازه مولاست

۴. نحل/ ۷۵.

یعنی او دیگر صلاحیت برای مرجعیت ندارد؟ هیچ ملازمه‌ای بین اینها نیست، کما اینکه در مورد قاضی و امام جماعت شرط حریت را نداریم چون عبودیت لطمه‌ای به صلاحیت‌های او در امر قضاوت و امامت جماعت نمی‌زند.

این قلت: اینجا ممکن است یک اشکالی به نظر برسد و آن این است که مرجعیت طبق گفته شما یک منصب مهم الهی است، حال چگونه می‌شود کسی که از خودش استقلالی ندارد بتواند بر این منصب تکیه بزند؟ لازمه‌ی منصب مرجعیت و زعامت این است که او استقلال داشته باشد و آزاد باشد و تحت ولایت کس دیگری نباشد تا بتواند از عهده‌ی مسئولیت‌های این منصب بریاید. لذا درست است که آیه دلالت بر عدم استقلال عبد می‌کند و عدم استقلال عبد غیر از مسئله عدم صلاحیت عبد است اما در بین کارهای عبد و اموری که عبد می‌خواهد انجام بدهد بعضی امور و کارها هستند که اهمیت خاصی دارد، مرجعیت یک کار و منصب معمولی و عادی نیست بلکه یک منصبی است که عبد نمی‌تواند بر او تکیه بزند چون استقلال برای عبد وجود ندارد.

قلت: فرض و بحث ما در مورد عبدی است که واجد همه شرایط هست و فقط استقلال ندارد یعنی مجتهد، عادل، مؤمن و کمالاتی که برای مرجع تقلید لازم است همه را واجد است و فقط حریت ندارد. فرض ما این بود که با وجود داشتن همه این شرایط آیا حر نبودن مانع از کارهای اوست؟ اگر فرض کنیم یک عبدی با اجازه و اذن مولی افتاء کرد و فتاوی خود را بیان کرد تا دیگران عمل کنند آیا این مانعی دارد؟ اگر عبدی با اذن و اجازه مولی بر این منصب تکیه زد این مانعی دارد؟ بحث در این است که آیا عبودیت یک مانع ذاتی است؟ موضوع بحث ما این است و بحث در این مسئله است، اگر گفتیم عبودیت یک مانع ذاتی است یعنی حتی با اجازه و اذن مولی هم نمی‌تواند به این کار و منصب تکیه بزند. اگر ما بگوییم حریت شرط است این بدین معنی است که عبد حتی با اذن و اجازه مولی هم نمی‌تواند متصدی این منصب باشد. از مستشکل سؤال می‌کنیم که شما خودتان معترف هستید به اینکه عدم استقلال غیر از عدم صلاحیت برای اعمال عبد است، آیا اگر عبدی با اجازه مولی فتوا داد، عمل به فتاوی این عبد چه اشکالی دارد؟ این چه مشکلی برای این منصب ایجاد می‌کند؟

در اینجا اگر ما موضوع بحث را این بدانیم که اصلاً عبودیت یک مانع ذاتی دارد، قاعداً نباید با اذن و اجازه مولی هم بتواند این کار را انجام بدهد؛ در حالی که همین عبد که می‌گویند «لایقدر علی شیء» با اذن و اجازه مولی هر کاری را می‌تواند انجام بدهد لذا اینکه گفته شده عدم استقلال عبد لطمه‌ای به صلاحیت‌های او نمی‌زند این بدین معنی است که عبودیت یک مانع ذاتی محسوب نمی‌شود. آیه در صدد سلب صلاحیت‌های عبد برای مرجعیت نیست بلکه آیه در مقام نفی استقلال است. لذا به نظر می‌رسد این آیه نمی‌تواند مقید اطلاقات و رادع سیره بشود.

سؤال: عدم استقلال یک مانع ذاتی است و وی در عملش مستقل نیست ولو اینکه مولایش به او اجازه دهد.

استاد: اگر بگوییم که یک مانع ذاتی است باید ولو اذن مولی هم باشد نتواند کاری را انجام بدهد در حالی که این چنین نیست و با اذن مولی قادر به انجام هر کاری می‌باشد.

دلیل دوم:

آنچه که از مذاق شارع و ارتکاز متشرعه بدست می‌آید این است که شارع راضی نمی‌شود مرجعیت که یک منصب مهم الهی است در اختیار کسی قرار بگیرد که دارای نقص دنیوی یا دینی است چون نقص بهر حال باعث می‌شود او در انتظار خفیف بشود و وقاری که برای تصدی این منصب لازم است را نداشته باشد. همچنین در ارتکاز متشرعه این هست که کسی که منقصت دارد نمی‌تواند بر چنین منصب مهمی تکیه بزند. بنابراین هم مذاق شارع و هم ارتکاز متشرعه بر این مسئله دلالت دارد و این خیلی واضح است که عبد بهر حال یک نقصی دارد و همین که عبد است یک نقص دنیوی پیدا کرده است لذا شارع راضی به مرجعیت او نیست و متشرعه هم او را نمی‌پذیرند. این دلیل دوم قائلین به اعتبار حریت است که در واقع به عنوان رادع سیره عقلائییه و مقید اطلاقات محسوب می‌شود در صورتی که این دلیل را تام بدانیم.

بررسی دلیل دوم:

اما به نظر ما این دلیل هم نمی‌تواند مقید اطلاقات لفظیه و رادع سیره عقلائییه باشد برای اینکه این دلیل در واقع متضمن دو مطلب است:

مطلب اول: یک مطلب کبروی است و آن این است که شارع راضی به تصدی شخصی که دارای منقصت دینی و دنیوی است نمی‌شود، شارع راضی نیست یک آدمی که از کمالات دینی و دنیوی بر خوردار نیست و نقص دارد به چنین منصب مهمی تکیه بزند. ما با این ادعا و این مطلب کبروی مستدل فی الجمله موافقیم یعنی اجمالاً این مطلب می‌تواند درست باشد ولی نه در همه موارد و به نحو کلی.

این مطلب احتیاج به بحث دارد که آیا این مستدل که مدعی است شارع راضی نیست کسی که دارای نقص دینی یا دنیوی است متصدی منصب مرجعیت بشود، این شامل هر نقص دنیوی می‌شود؟ آیا هر نقص دنیوی در دید شارع مذموم است؟ مثلاً کسی که دارای نقص عضو است آیا این از دید شارع برای تصدی این منصب صلاحیت ندارد؟ مانند اینکه کسی دست ندارد یا چشم ندارد آیا می‌توان گفت که مذاق شارع بر این است که این نمی‌تواند مرجع تقلید بشود و نمی‌تواند متصدی این منصب بشود؟ چنین مطلبی را نمی‌توانیم ادعا کنیم. بله می‌توانیم بگوییم در مجموع در دید شارع تصدی شخصی که این نقص را ندارد، رجحان دارد اما این غیر از لزوم و ضرورت است. چه بسا کسی از حیث کمالات معنوی و دینی و اخروی آنقدر کامل باشد که این نقص دنیوی او تحت الشعاع قرار می‌گیرد. شما ملاحظه فرمودید که انسانها ولو از نظر دنیایی کمال و جمال وافیه داشته باشند ولی اخلاق خوبی نداشته باشند؛ این رذایل اخلاقی را دارا باشند اصلاً در دید مردم قابل احترام نیستند ولی در طرف مقابل کسانی هستند که خیلی از کمالات دنیوی بهره ندارند اما مشحون از فضایل اخلاقی و در عین حال مردم صمیمانه آنها دوست دارند و محبت قلبی به آنها دارند. اگر فرض کنید فردی دارای نقص دنیوی است اما اینقدر از کمالات برخوردار است که نقصش تحت الشعاع قرار می‌گیرد، اینطور نیست که از وقار او کم کند.

آیا می‌توانیم بگوییم به نحو کلی شارع راضی نیست به اینکه کسی بر منقصت دنیوی دارد بر منصب مرجع تقلید تکیه بزند؟ لذا ما با این بیان و این مطلب مستدل فی الجمله موافقیم.

مطلب دوم: این مطلب از حیث صغری است. سلمنا که کبری صحیح و قابل قبول باشد و شارع راضی به تصدی کسی که منقصت دنیوی دارد نمی‌شود؛ صغری این است که عبودیت منقصت محسوب شده است، چه کسی گفته که عبودیت یک منقصت محسوب می‌شود و موجب ساقط شدن از وقار است؟ بله ما قبول داریم که عدم عبودیت یک مرتبه‌ای از کمال است اما مسئله این است که کسی که می‌خواهد متصدی این منصب مهم و الهی بشود آنچه که برای او مهم است کمالات دینی و اخروی و فضایل اخلاقی است چه بسا یک عبدی واجد کمالات معنوی باشد و از اولیای الهی باشد و در دنیا از اخلاق فاضله و بسیاری از اموری که برای مردم مهم است برخوردار باشد، چنین عبدی مولایش در مقابلش زانو می‌زند و احترامش می‌کند. اگر یک عبدی این چنین ویژگی‌هایی داشته باشد، چرا عبد بودن نقص برای او باشد؟ اصلاً این نقص در برابر فضایل و کمالاتی که دارد ناپیدا است، وقار شخص بیش از اینکه مربوط به این امور ظاهری و دنیوی باشد به فضایل اخلاقی و کمالات دیگر بستگی دارد. اینکه این مستدل می‌گوید عبودیت یک منقصت است و موجب خفت و خارج شدن از وقار است ما این مطلب را قبول نداریم و می‌گوییم عبودیت منقصت محسوب نمی‌شود مطلقاً. بله ممکن است در یک مواردی به یک شکل خاصی یک عبدی که هیچ‌گونه کمال نه دنیوی و نه اخروی دارد، منقصت باشد که البته منشأ آن عدم کمالات اخروی وی است ولی در صورتی که عبدی از علماء و از عرفاست و کسی است که همه به علم او محتاج هستند این عبودیت او چه نقصی برای اوست؟ لذا این دلیل نمی‌تواند مقید اطلاقات و رادع سیره باشد و بنابراین به نظر ما حریت شرط برای مرجع تقلید نیست.

مرحوم آقای خوئی همین بیان را در مورد حریت دارند در مطلب دوم و البته تعبیر به مذاق شارع نمی‌کند و می‌فرمایند که ارتکاز متشرعه این است و بعد ایشان نفی می‌کند و می‌گوید که چنین چیزی نیست. تعجب از ایشان است که این بیان را در مورد رجولیت پذیرفته ولی در مورد حریت رد می‌کند در حالی که فرقی بین رجولیت و عبودیت نیست و ما این دلیل را نه در مورد رجولیت و نه در مورد عبودیت نپذیرفتیم.

«والحمد لله رب العالمین»